خارج اصول

جلسه 96 \* شنبه 17/ 12/ 98

موضوع: مسأله ی ضد

­­­­­­­­­­­­­­­­­­بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی سیّدنا محمّد و آله الطیبین الطاهرین.

لا حول و لا قوة الّا بالله العلی العظیم.

\*\*\*\*\*\*\*

محقّق نائینی رضوان الله تعالی علیه تفصیلی را در بیان نظریّه ی محقّق کرکی ذکر نمود و شاگرد ایشان محقّق خوئی رضوان الله تعالی علیه، فرمایشات استاد را در ضمن چهار نکته بیان کرد.

اوّل: نظریه ی محقّق کرکی قابل دفاع نیست و باطل است چه قائل شویم به اینکه در باب عبادت قصد امر لازم است و چه قائل شویم به اینکه قصد ملاک کافی است.

دوّم: منشأ اعتبار قدرت در متعلّق تکلیف، نفس تکلیف است نه حکم عقل به قبح تکلیف عاجز.

سوّم: فرد مزاحم، تام الملاک است.

چهارم: مانع از صحّت عبادت، نهی نفسی است نه نهی غیری.

سپس محقّق خوئی این نکات را نقد و بررسی می کند:

نکته ی اوّل

تفصیل بین قول به اینکه منشأ قدرت در باب تکالیف، حکم عقل است یا نفس تکلیف -که محقّق نائینی فرمود اگر منشأ قدرت، عقل باشد فرمایش محقّق کرکی صحیح است و الّا فلا- این فرمایش استاد طبق مبنای ایشان، قابل قبول نیست؛ زیرا نظر ایشان این است که واجب معلّق محال است؛ اگر ایشان واجب معلّق را قبول داشت، این فرمایش صحیح بود.

توضیح

متعلّق واجب موسّع در مانحن فیه یعنی متعلّق وجوب صلاة، که عبارت است از ماهیّت صلاة، باید مقدور مکلّف باشد؛ این طبیعت صلاة –همانطور که قبلاً گفته شد- متعلّق تکلیف است و طبیعت صلاة، مطلق است و هیچ شرطی ندارد؛ لکن این طبیعت باید مقدور باشد در حالیکه در زمان ازاله مقدور مکلّف نیست. کسی که برای نماز وارد مسجد می شود و می بیند مسجد نجس شده است؛ نماز در اوّل وقت، واجب موسّع است و ازاله واجب مضیّق است؛ طبیعت صلاة، متعلّق وجوب است ولی وجوب به این طبیعت تعلّق نمی گیرد زیرا در زمان ازاله، مقدور شرعی مکلّف نیست لذا دارای امر نیست تا بتواند آن را بر فردش منطبق کند و مجزی باشد مگر طبق مسلک قائلین به واجب معلّق یعنی اینکه وجوب فعلی است و واجب استقبالی؛ لکن محقّق نائینی واجب معلّق را محال می داند و می فرماید: نمی شود وجوب فعلی باشد و واجب استقبالی؛ بنابراین نماز در زمان ازاله صحیح نیست چه منشأ قدرت را حکم عقل بدانیم و چه نفس تکلیف؛ لذا تفصیل محقّق نائینی که در مقام تبیین فرمایش محقّق کرکی بیان نمود قابل توجیه نیست.

آری اگر قائل شویم که وجوب، فعلی است و واجب، استقبالی در اینصورت وجوب صلاة در زمان ازاله موجود است لذا اگر ازاله نکند و نماز بخواند واجب استقبالی محقّق می شود و آن وجوبِ متعلّق به طبیعت بر این فرد از صلاة منطبق می شود و فتوا به صحّت نماز می دهیم.

محقّق خوئی می فرماید: تفصیل استاد ما در صورتی صحیح است که واجب معلّق را قبول داشته باشد ولی چون قبول ندارد، تفصیل ایشان در مقابل تفصیل محقّق کرکی بی فایده است و بنابر مبنای ایشان صلاة حین الازاله باطل است مطلقا چه منشأ قدرت عقل باشد و چه خود تکلیف؛

در نتیجه بر می گردیم به فرمایش محقّق کرکی و می گوییم: تفصیل ایشان صدر من اهله و وقع فی محلّه؛ یعنی اگر امر، اقتضاء کند نهی از ضدّ را، نماز باطل است و اگر اقتضاء نکند، باطل نیست؛ تمام اینها در فرضی است که ملاک صحّت عبادت را امر بدانیم و بگوییم برای عبادت، قصد امر لازم است که در اینصورت تفصیل محقّق نائینی در مقابل فرمایش محقّق کرکی صحیح نیست مگر ایشان بپذیرد که واجب معلّق محال نیست و الّا اگر محال باشد، نمی توان وجوبی برای طبیعت صلاة در وقت ازاله تصوّر کرد بطوری که واجب استقبالی باشد و وجوب فعلی که اگر ترک ازاله کرد و نماز خواند حکم به صحّت کنیم.

این بود فرمایش محقّق خوئی در باره ی فرمایش محقّق نائینی که در توضیح فرمایش محقّق کرکی بیان نمود.

اما شهید صدر در بحوث می فرماید:

استاد ما(محقّق خوئی) نسبت به فرمایش استاد خود(محقّق نائینی) چهار نکته فرمود که قابل تأمّل است:

اما نکته ی اوّل

شهید می فرماید: نقد ما بر نکته ی اول استاد(محقّق خوئی)، متوقّف بر بیان دو امر است:

امر اوّل

قائلین به استحاله ی واجب معلّق برای این واجب دو سبب ذکر می کنند:

1.واجب معلّق مستلزم انفکاک بعث از انبعاث است که محال می باشد زیرا هر حکمی به انگیزه ی ایجاد بعث در عبد است لذا صرف صدور حکم از طرف مولا لازمه اش انبعاث است و واجب معلّق با این قاعده سازگاری ندارد زیرا لازمه اش حکم بدون انبعاث است؛ نمی شود بعث فعلی باشد و انبعاث استقبالی؛

2.واجب معلّق مستلزم شرط متأخر است؛ یعنی اگر وجوب فعلی باشد و واجب استقبالی، آمدن زمان آینده و تحقّق شرائط در آینده، شرط برای تکلیف قرار می گیرد.

بنابراین مسأله ی استحاله ی واجب معلّق دو منشأ دارد: «انفکاک انبعاث از بعث» و «التزام به شرط متأخّر».

شهید صدر به استاد خود(محقّق خوئی) می گوید: استاد شما(محقّق نائینی) منشأ استحاله ی واجب معلّق را مورد دوّم می داند یعنی التزام به شرط متأخّر؛ ولی شما کلام ایشان را بر مورد اوّل حمل کردید لذا نظریّه ی ایشان را در برابر نظریّه ی محقّق کرکی مخدوش دانستید و گفتید صلاة در وقت ازاله باطل است مطلقا چه قائل شویم قدرت بر تکلیف بحکم عقل است یا از نفس تکلیف؛[[1]](#footnote-1)

امر دوّم

در باب واجب معلّق این بحث گذشت که نزاع دو مرحله دارد: مرحله ی ثبوت و اثبات؛ در مرحله ی ثبوت محقّق نائینی از مسیر شرط متأخّر وارد شد و این شرط را در عالم ثبوت قبول نداشت. امّا در مرحله ی اثبات نظریّه ی متفاوتی داشت. بنابراین اوّلاً منشأ استحاله از نظر محقّق نائینی شرط متأخّر است در مرحله ی ثبوت؛ و ثانیاً در مرحله ی اثبات قائل است به اینکه اگر دلیلی داشته باشیم که دلالت بر واجب معلّق کند در عالم اثبات، یعنی وجوبِ حالی و واجبِ استقبالی و بعبارة أخری –که منظور محقّق نائینی است- از ظاهر دلیل، شرط متأخّر استفاده می شود بطوریکه مشروط، مقدّم باشد و شرط، متأخّر، این را توجیه کرد و شرط را طوری بیان کرد که مسأله ی تأخّر منتفی باشد؛ مثلا مشکل شرط متأخّر را با کلمه ی تعقّب حل کرد به اینکه شرط در واقع همان تعقّب است نه وجود خارجی شرط.[تقیّد داخل و قید خارج است و تقیّد، شرط است نه قید]؛ مثلاً در مورد غسل شب مستحاضه برای صحت روزه ی روز قبل، می فرماید: صوم متعقّب به غسلِ شب، واجب است. لذا شرط مقارن است نه متأخّر.

مانحن فیه نیز می تواند چنین باشد؛ سیأتی.

(پایان)

1. . و للسيد الأستاذ مؤاخذات على شيخه المحقق النائيني (قده) في المقام و هي تتلخص في ثلاث نقاط-النقطة الأولى- ان ما أفاده من وجاهة تصحيح المحقق الثاني (قده) للثمرة بناء على كون اعتبار القدرة في التكليف بحكم العقل مناف لما يبني عليه الشيخ النائيني (قده) من استحالة الواجب المعلق، إذ لازمه فعلية الوجوب للواجب الموسع حتى في زمان المضيق مع كون متعلقه غير مقدور شرعا في ذلك الزمان، فانه و إن كان متعلقا بالجامع لا الفرد المزاحم إلا أن الجامع أيضا غير مقدور في ذلك الزمان، لأن أفراده الطولية الاستقبالية أي الأفراد غير المزاحمة غير مقدورة عقلا فعلا و فرده المزاحم غير مقدور شرعا فيلزم التفكيك بين زمان فعلية الوجوب و زمان القدرة على متعلقه و هو مستحيل على مسالكه (قده). و تعليقنا على هذه النقطة يتوقف على بيان أمرين: الأول- ان القائلين باستحالة الواجب المعلق يقولون باستحالته بأحد منشأين: أولهما- انه يستلزم انفكاك البعث عن الانبعاث و هو مستحيل لأن الحكم انما يجعل بداعي جعل الداعي و المحركية فلا بد و أن يكون التحرك و الانبعاث معقولا حين فعلية الحكم، و الواجب المعلق لا يكون فيه الانبعاث فعليا قبل مجي‏ء المعلق عليه الواجب. ثانيهما- انه يستلزم إناطة الحكم بالشرط المتأخر لأن مجي‏ء ما علق عليه الواجب يكون شرطا في التكليف و لكنه بنحو الشرط المتأخر فعلى القول باستحالة الشرط المتأخر يكون الواجب المعلق مستحيلا. و الميرزا (قده) انما قال بالاستحالة في بحث الواجب المعلق على أساس المنشأ الثاني. الثاني- ان المحقق النائيني (قده) يقبل ما يدل عليه دليل في مرحلة الإثبات مما يكون بظاهره من الواجب المعلق سواء كان دليلا خاصا أو إطلاق خطاب و لكنه‏ يؤوله بما يندفع به غائلة الشرط المتأخر و ذلك بأخذ عنوان تعقب ذلك الشرط شرطا لا نفسه و التعقب شرط مقارن و ليس بمتأخر. و على ضوء هذين الأمرين يمكن أن يجاب على ما أخذه عليه السيد الأستاذ من مخالفته لمبناه في استحالة الواجب المعلق في المقام بأن مقتضى إطلاق الخطاب ثبوت التكليف بالصلاة لمن كان عجزه و عدم قدرته مستوعبا أو في خصوص زمان الواجب المضيق المزاحم- و هو الإزالة- و قد رفعنا اليد عن إطلاق الخطاب فيمن عذره مستوعب فيبقى الإطلاق بلحاظ من ليس كذلك و إن كانت قدرته شرعا غير ثابتة في ذلك الزمان بلحاظ الفرد المزاحم على حاله فان إطلاق الخطاب لا بد من التحفظ عليه مهما أمكن و في المقام يمكن التحفظ عليه و لو بأخذ الشرط التعقب بالقدرة المقارن مع فعلية الحكم. (بحوث في علم الأصول، ج‏2، ص: 321) [↑](#footnote-ref-1)